

## حبيب بن مظاهر



حبيب مظاهر (مظهر) اسدی از اصحاب خاص رسول خدا و اميرالمومنين علی عليه السلام بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در کنار امام علی جنگید. حبيب فرزند مظاهر (مظهر) چهارده سال پیش از هجرت پیامبر اکرم در خاندان بزرگ بنی اسد در یمن به دنیا آمد. سال نهم هجری با خانواده اش به مدینه آمد و آنجا ساکن شد. در نوجوانی فقط چند صباح از اوان زندگی را در زمان پیامبر گذراند و در این مدت کوتاه، به خاطر دوستی با یکی از کودکان مدینه که او حسین بن علی بن ابیطالب بود، درخشیده این دو نفر با یکدیگر حدود 10 تا 13 سال اختلاف سن داشتند اما حبيب همیشه در مقابل این کودک بسیار فروتن بود.

او از حاملان علوم علی عليه السلام به شمار می‌رفت و پسر عمویش، اباثور، در میان اعراب به شاعری و سوارکاری شهرت داشت. در دوران خلافت امیر المومنین و با آغاز جنگ جمل، همراه آن حضرت راهی بصره شد و پس از پایان جنگ، کوفه را برای زندگی خود انتخاب کرد. پس از شهادت علی عليه السلام، در کنار امام مجتبی علیه السلام و در سایه آن حضرت بود و درس سکوت را از آنحضرت آموخت حبيب بن مظاهر، در این سالها در کنار آل بیت پیامبر غم ها و اندوههای فراوان از دشمنان آل البيت دید تا به سن پیری رسید. به هنگام خروج امام حسین از مدینه به مکه و دعوت مردم کوفه از آن حضرت، که حبيب هم جزو دعوت کنندگان آن حضرت بود و نامه ای در این زمینه به همراه چند نفر برای حسین بن علی نوشت.

امام حسین علیه السلام هم نامه ای به حبيب نوشتند و او را به یاری خود دعوت نمودند. حبيب به دنبال شنیدن خبر ورود امام حسین به کربلا، خود را از کوفه به آنجا رسانده و در رکاب حسین ابن علی جنگید و تا آخرین لحظه وفاداری خود را به امام زمانش ابراز کرد و سرانجام در ظهر عاشورا به شهادت رسید. هنگام شهادت 75 سال داشت و سر او به همراه سرهای شهدا در کوفه گردانده شد.

### نامه حبيب و جمعی از بزرگان کوفه به امام حسین

نامه ای است از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجیه، رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر و شیعیان با ایمان شما و دیگر مسلمانان کوفه

سلام بر تو که در پرتو وجود مبارکت، خداوند را سپاس می گوئیم. خدایی که جز او شایسته پرستش نیست. و حمد برای اوکه دشمن ستمکار و سرکش شما (معاویه) را در هم شکست. آن دشمنی که بر این امت شبیخون زد و به ستم بر آنان حکمرانی کرد. اموالشان را غضب نمود و بی رضایت آنان، خود را فرمانروا خواند. او نیکان امت را کشت و بد سیرتاران را به جای آنها نشاند و بیت المال را در اختیار ثروتمندان و جبارانشان قرار داد. پس دور شود از رحمت خدا همان گونه که قوم ثمود دور شدند.

باور ما اینست که به جز شما، امام هدایت کننده ای نیست. پس به سوی ما روی آورید شاید که خداوند به سبب شما، ما را برسخن حق، متحد و یکرنگ بگرداند.

اکنون نعمان بن بشیر که فرماندار کوفه و نماینده یزید در کوفه میباشد، حاکم این سامان است، ولی ما نزد او نرفته و در هیچ نمازعبود یا جمعه ای او را همراهی نمی کنیم و اگر بدانیم که شما به سوی ما می آئید، او را از شهر بیرون کرده و به سوی شام رهسپارش می کنیم.

البته اوضاع کوفه تا آن روز بی تنش بود و مردمش همراه و همدل با مسلم بودند. اما این حال و هوا، آنقدر طول نکشید. از آن زمان که ابن زیاد به دستور یزید، مثل توفانی هولناک از بصره به کوفه آمد تا والی آنجا شود. کوفه دچار هرج و مرج و آشوب شد دشمنان خدا و منافقین هم به پشتیبانی ابن زیاد، از مخفی گاه های خود بیرون آمد. لذا در این دوران، بعضی از این دوستان اهل البیت، مثل حبيب ابن مظاهر در پوشش تقیه رفتند.

### حبيب بن مظاهر در کربلا

ماجراهای حبيب در روزهای قبل از عاشورا در کربلا تا ظهر آن روز

حبيب بن مظاهر قبل از جنگ از امام علیه السلام اجازه گرفت تا به طایفه بنی اسد که در همان نزدیکی بودند، رفت برای یاری پسر پیامبر از آنها دعوت کرد و چنین گفت این پسر پیامبر شماست که عمر بن سعد با لشگری انبوه او را احاطه کرده است. هر چند او یارانی دارد که هر یک برتر از هزار مرد جنگی اند و هرگز تنهائیش نگذارند. اما من می خواهم شما را به راهی که سعادت و شرف دنیا و آخرت در آن است هدایت کنم. به خدا سوگند اگر هر کدام از شما به یاری اش بشتابید و در راه خدا و در رکاب پسر پیامبر کشته شوید و شکیبایی نمی کنید رسول خدا «صلوات اله علیه» در علیین همنشین و همدم شما خواهد بود.

حدود 90 نفر از آنها برای جنگ با سپاه دشمن همراه حبيب به کربلا آمدند ولی غافل از اینکه یک جاسوس عمر سعد، یک ساعت زودتر، او را آگاه کرده است و عمر سعد هم چند نفر از سپاهش را به فرماندهی ازرق فرستاد. از آنطرف حبيب با مردان بنی اسد و از این طرف ازرق راه را بر آنها بستند. حبيب که ازرق را خوب می شناخت فریاد زد: ای ازرق، شرم بر تو باد. برای ما شایسته نیست که با هم بجنگیم، بگذار آتش این فتنه، دامن دیگری را بسوزاند، اما ازرق چون گرگی در کمین بود که ناگهان حمله ای کردند و با هم مدتی جنگیدند، که عده ای تارو مار شده و با کشته ها و زخمی های فراوان

هر یک به طایفه خود برگشتند. فقط در این میان حبیب خود را از میان لشکر دشمن به سپاه ابا عبدالله رساند.

عصر روز نهم محرم هم وقتی که عمر سعد لشکر خود را به سوی اردوگاه حسین بن علی می برد تا طبق نامه ابن زیاد یا بیعت بگیرد و یا به جنگ، حضرت عباس بن علی به طرف آنها میفرستند تا ببیند که چکار دارند که حبیب بار برخی از اصحاب هم همراه قمر بنی هاشم می روند حضرت عباس از نیات آنها آگاه می شود و امام حسین را آگاه می کند. در این فرضت حبیب به آنها چنین می گوید: به خدا سوگند که پست ترین مردمان نزد خدا در فردای قیامت کشتندگان فرزند پیامبر و اهل بیت و خاندان اویند و همچنین کشتندگان بندگان صالح از این جمع، که همواره به یاد خدا بوده و شبها را به عبادت می گذرانده اند.

شب عاشورا بار دیگر حبیب با دوستانش تصمیم گرفتند که به درب خیمه حضرت بیابند و حضرت و اهل بیتش را از تصمیم راسخ خودشان که دفاع از حرم رسول خدا بود آگاه کنند، حبیب خطاب به آنها چنین گفت: این شمشیرهای جوانان شمامست که اراده کرده اند آن را از نیام بر آرند و دیگر بار به جای خود بازنگردانند تا بسیاری از دشمنان شما را به خاک و خون به غلطانند. و این نیزه های غلامان شمامست که سوگند یاد کرده اند از پای ننشینند تا آنها را در سینه های بدخواهان شما بنشانند. صدایی از درون خیمه آمد که ( خداوند به شما جزای خیر دهد که از فرزندان امیرالمومنین علیه السلام حمایت می کنید.)

## مسئولیت حبیب در سپاه امام

حبیب بن مظاهر (مظهر) یکی از فرماندهان سپاه امام حسین علیه السلام در کربلا بود که فرماندهی جانب چپ لشکر را به عهده داشت. هنگامی که یکی از افراد سپاه عمر سعد برای مبارزه ی تن به تن مبارز طلبید، حبیب بن مظاهر فوراً دعوت وی را اجابت کرد، ولی امام علیه السلام به او اجازه نداد.

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه دو یار دیرینه بودند که وفاداری خود را به امام علیه السلام از همان زمان که به یاری مسلم بن عقیل به پا خاستند نشان داده بودند.

هنگامی که مسلم بن عوسجه پس از مبارزه از اسب به زمین فرود آمد، حبیب به همراه امام حسین علیه السلام بر بالین مسلم حاضر شدند.

حبیب به مسلم گفت: «شهادت تو برای من سخت است! تو را به بهشت بشارت می‌دهم!»

مسلم با صدای ضعیفی پاسخ داد: «خداوند تو را به خیر بشارت دهد!»

حبیب گفت: «مسلم! اگر یقین نداشتم که پس از مدتی کوتاه بعد از تو به تو ملحق خواهم شد، دوست داشتم به هر چه می خواهی وصیت کنی تا به آن جامه عمل ببوشانم، آنچنان که تو شایسته آئی.»

مسلم پاسخ داد: «تو را به این مرد سفارش می کنم که جان خود را فدای او کنی.»

و با دست خود به امام حسین علیه السلام اشاره کرد.

حبیب گفت: «قسم به خدای کعبه چنین خواهم کرد.»

## گفت و گوی حبیب بن مظاهر و زهیر با سپاهیان یزید

در روز عاشورا هنگامی که حضرت عباس علیه السلام پیام سپاه عمر بن سعد را دریافت کرد و به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت، همراهان وی، از جمله حبیب بن مظاهر و زهیر به نصیحت سپاه یزید پرداختند.

حبیب بن مظاهر رو به آنها کرد و گفت: «بدانید که بدجماعتی هستید. روز قیامت در حالی نزد خدا حاضر می‌شوید که فرزندان رسول خدا و عترت اهل بیت او را کشته‌اید.»

عزرة بن قیس گفت: «ای حبیب! تو هر چه می خواهی و هر چه می‌توانی خودستایی کن.»

زهیر گفت: «ای عزرة، خدای عزوجل اهل بیت را از هر پلیدی دور کرده و آنها را پاک و منزّه داشته است. از خدا بترس که من خیر خواه توام. تو را به خدا از آن گروه مباش که گمراهان را یاری می‌کنند و به خاطر خشنودی آنان افراد پاک را می‌کشند.»

عزرة گفت: «ای زهیر، تو از شیعیان این خاندان نیستی. عثمانی هستی.»

زهیر گفت: «آیا در اینجا بودنم ثابت نمی‌کند که من پیرو این خاندانم؟! به خدا سوگند نه نامهای برایش نوشتم، نه قاصدی نزد او فرستادم و نه وعده کمک به او دادم. او را در بین راه دیدار کردم و رسول خدا و جایگاه حسین در نزد او را به یاد آوردم، و چون دانستم که دشمن بر او رحم نخواهد کرد، تصمیم به یاری‌اش گرفتم تا جان خود را فدای او کنم. باشد که حقوق خدا و پیامبر او را که شما نادیده گرفته اید، حفظ کرده باشم.»

## حبیب بن مظاهر و شهادت در کربلا

در روز عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواست، «حصین بن تمیم» از سپاه عمر بن سعد گفت: «نماز شما پذیرفته نیست.»

حبیب بن مظاهر در پاسخش گفت: «گمان می کنی نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است، احمق نادان؟!» حصین بن تمیم به حبیب حمله کرد و حبیب با ضربه‌ای، حصین را از اسب به زمین انداخت. یاران حصین به سوی او شتافتند و او را نجات دادند.

حبیب پیوسته بر آنان حمله کرد و چنین رجز خواند: «همانا من حبیب هستم و پدرم مظهر است. سواره ی صحنه پیکار در حالی که آتش جنگ شعله ور می شود. شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، ولی ما با وفاتر و شکیاتر از شما ایم.»

حبیب در این مبارزه ی دلاورانه، عده ی زیادی از سپاه یزید را کشت تا این که «بدیل بن حریم» با شمشیر به او حمله کرد و ضربه ای به او زد. مردی از تمیم نیز با نیزه بر او حمله‌ور شد. حبیب از اسب بر زمین افتاد و چون خواست از جا برخیزد، حصین بن تمیم با شمشیر ضربه‌ای دیگر به سر او زد و آن مرد تمیمی سر از تن حبیب جدا کرد.

شهادت حبیب بن مظاهر برای امام حسین علیه السلام بسیار گران آمد و دل مبارکش را شکست و فرمود: «از خدا انتظار دارم که حامیان و یاران مرا اجر دهد. ای حبیب! چه مرد برگزیده‌ای بودی که خدا تو را توفیق داد هر شب ختم قرآنی کنی.»

## سر حبیب پس از شهادت

حبیب بن مظاهر به دست «حصین بن تمیم» به شهادت رسید و سرش توسط مردی از قبیله‌ی تمیم جدا شد. حصین بن تمیم به آن مرد تمیمی گفت: «من با تو در کشتن حبیب شریک هستم.»

او گفت: «نه، من به تنهایی حبیب را کشتم!»

حصین بن تمیم به او گفت: «پس سرحیب را به من بده تا بر گردن اسبم آویزان کنم تا مردم بدانند من در کشتن او با تو شریکم! بعدش سر را به تو خواهم داد تا نزد عبدالله ببری و جایزه بگیری!» ولی وی قبول نکرد. اطرافیان‌شان پادرمیانی کردند و بالاخره حصین بن تمیم سر را به گردن اسب آویزان کرد و در میان لشکر چرخید، سپس سر را آورد و پس داد. مرد تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویزان کرد و به طرف کوفه و قصر عبدالله به راه افتاد. در راه، فرزند حبیب مظاهر که قاسم نام داشت و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، سر پدر خود را دید و به دنبال آن مرد تمیمی به راه افتاد.

مرد پرسید: «چرا دنبال من می‌آیی؟»

قاسم گفت: «این سر پدر من است. آن را به من بده تا دفنش کنم.»

گفت: «امیر راضی نمی‌شود و من می‌خواهم از او جایزه ی خوبی بگیرم.»

قاسم گریه کرد و گفت: «خدا تو را به خاطر این جنایت، بدترین جزا را خواهد داد.» و از او جدا شد.

مدت‌ها بعد، قاسم به دنبال آن مرد تمیمی وارد سپاه مصعب بن زبیر شد و قاتل پدر خود را در حالی که در خیمه‌اش خوابیده بود کشت.